

عناصر دینی در فلسفه هند

تأملی در بسط عقلانی وداها
فرناز ناظرزاده کرمانی

فلسفه هند، با فلسفه در سایر حوزه‌های تمدنی (به ویژه غربی و اسلامی) از لحاظ ماهوی چه تفاوت و تمایزی دارد؟ به بیانی دیگر، صفات و خصایصی که فلسفه هندی را از دیگر نظام‌های فلسفی متمایز و متغایر می‌کند، چیست؟ این پرسش بنیادین نیازمند پاسخی بلند است، لیکن در اینجا به یک پاسخ اجمالی بسنده می‌کنیم. نخست تفاوت‌ها را یادآور می‌شویم و سپس به عناصر سازنده فلسفه هند اشاره می‌کنیم:

از نظر تاریخی

به لحاظ تاریخی، برخلاف فلسفه در غرب که مکتب‌ها پی در پی یکدیگر و نوعاً بر پایه نفی مستدلانه مکتب پیشین پدید آمدند، مکتب‌های فلسفی در هند به موازات و شانه به شانه هم رشد کردند و ایراد و اشکال مکتب‌ها به هم، نه فقط به ناپدید شدن آنها نینجامید بلکه پاسخگویی و رد اشکال‌ها، سبب شکوفایی، قریب‌هی و فخامت همه آنها شد.

سازگاری و تسامح هندی اینجا هم کارگر افتاد.

از نظر مبنا

فلسفه در حوزه‌های تمدنی دیگر، به ویژه غربی و اسلامی، در بیشتر موارد یا راهی جدای از سلوک دینی پیش گرفته و یا در تخالف با آموزه‌های تبدی دینی پدید آمده است. پرسش کهن «رابطه میان عقل و وحی» - که در طول تاریخ گاه یکی قربانی دیگری و گاه توجیه‌کننده آن بوده و گاهی هم تا مرز اتهام کفر و زندق و الحاد به اندیشمندی پیش رفته است- در تاریخ اندیشه در هند هرگز طرح نشده است. زیرا اساس اندیشه فلسفی در هند، بر مبنای آموزه‌های چهار کتاب دینی وداها استوار است و فلسفه هندی چیزی نیست به غیر از تفسیر و شرح و بسط عقلانی وداها.

از میان ۹ مکتب اصلی فلسفه هند، شش مکتب در جهت توجیه آموزه‌های وداها شکل گرفته، دو مکتب بودا و جاینا (Jaina) در جهت نفی آنها و فقط یک مکتب ماتریالیست چارواکا (Charvaka) غیردینی است. نتیجه اینکه فلسفه در هند (به استثنای یک مکتب) دارای ماهیتی دینی است و با آموزه‌های کتاب مقدس هندوان نقیاً یا اثباتاً رابطه مستقیم دارد. بنابراین در حالی که فلسفه‌های غربی و اسلامی در دینی‌ترین صورت خود می‌کوشند خود را با معرفت دینی سازگار کنند (چون ماهیتاً با دین متفاوتند)، فلسفه هندی از مبدأ دین، حرکت خود را آغاز می‌کند.

از نظر رویکرد

فلسفه در غرب، اساساً نظری (theoric) است. حتی آنجا هم که با اخلاقیات نسبت پیدا می‌کند، باز فیلسوف درصدد توصیف و تعریف فضایل و رذایل اخلاقی و پایدها و نیابدهایی است که عقل آنها را تعیین می‌کند. فلسفیدن به معنای اعم، یک بازی فکری است. چنانکه آگاهییم، به طور متعارف، هدف از تعقلات فیلسوفانه شناخت مبانی و ریشه‌ها، فهم چرایی و چگونگی امور و ربط و انسجام درونی میان اشیای عالم است. پس رسالت سنتی فیلسوف تا مرز تبیین پدیده‌ها به پایان می‌رسد. فلسفه در هند اما با هدف ارائه راهی عملی (practical) برای خوب زیستن پدید



آمده است. همه تبیین‌ها، مفهوم‌پردازی‌ها و نظریه‌ساختن‌ها باید به عمل بینجامد. هدف فیلسوف هندی یاری دادن به انسان برای صعود به مرتبتی بالاتر و بالاتر در عرصه هستی است. پس او به غیر از تبیین و توصیف باید بتواند به هنجارها و غایاتی روشن، صریح و تعریف شده رهنمون شود.

فلسفه در هند یک فرآیند است که نقطه عزیمت آن یأس و سرخوردگی از اجبار انسان به زندگی در این جهان مادی و رنج زیستن است و نقطه پایانی آن، رهایی و آزادی از این رنج و محنت و متوقف کردن چرخه حیات از تولدهای مکرر و پایان‌ناپذیر است.

بنابراین فلسفه در هند در پاسخ به کنجکوی بشر درباره ماهیت هستی پدید نیامده است، بلکه هدف آن رهایی از چرخه زندگی و خلاصی از رنج زیستن است. پس بی‌جهت نبود که بودا همواره از پاسخ به پرسش‌های فلسفی متافیزیکیال احتراز می‌کرد و به جای آن، بر راه هشنگانه (eightfold path) که حاوی پیشنهادهای عملی برای نیل به نیروانا (خلاصی از گردونه بازتولد، نبودن) پای می‌فشرد. فلسفه هندی در جست‌وجوی حقیقت (truth) است هرچند که با واقعیت (reality) محسوس، ناسازگار باشد. در اوپانیشادها (upanishads) که منبع اصلی و سرچشمه همه اندیشه‌های فلسفی در هند به شمار می‌آیند، فیلسوف از خدا چنین درخواست می‌کند:

«مرا از خطابه حقیقت، از تاریکی به روشنائی و از فنا به بقا، هدایت کن.»
عناصر سازنده فلسفه هند

فرهنگ و تاریخ سرزمین هند به گونه‌ای است که بستر پدید آمدن نظام فلسفی ویژه‌ای بوده است. با آنکه در هند ۹ درخت اصلی فلسفی با هزاران شاخ و برگ بر خاک وادها روییده و تناور شده است، همه آنها در چند اصل اشتراک نظر دارند که در مجموع، عناصر مقوم فلسفه هند را تشکیل می‌دهند. بنابراین اصول کلی فلسفه هند را که بر بنیان وادها پدید آمده‌اند، می‌توان به‌طور خلاصه چنین برشمرد:

۱- **معنویت گرایی** - فلسفه در هند بر پایه باور به وجود روح مستقل از ماده شکل گرفته است و به غیر از یک مکتب ماتریالیست چارواکا، مکتب‌های دیگر به وجود روح باور دارند و همین نیز به آنها ماهیتی معنوی می‌بخشد.
۲- **غایت گرایی** - همه مکتب‌های فلسفی خواهان رهایی از رنج زیستن در جهان مادی و آزاد شدن از چرخه تولدهای پی‌در پی‌اند. نیل به این مرتبت را در اصطلاح، موکشه (Moksha) می‌گویند.

۳- **علت اصلی دل‌بستگی به جهان جهل است** - اینکه انسان به دنیا وابسته می‌شود و در نتیجه به رنج ناشی از زندگی تن درمی‌دهد، ناشی از جهل او نسبت به واقعیت است. اگر انسان ماهیت زندگی این جهان و به ویژه نقص و ناپایداری اشیا عالم را بشناسد، هرگز به آن دل نخواهد بست و گرفتار تولدهای مکرر نخواهد شد. بنابراین فلسفه هندی، جهل را سرمنشأ همه بینوایی‌ها و محنت‌های زندگی می‌شناسد و همه رسالت خود را در اهتمام به شناساندن این جهل و راه‌های نیل به معرفت خلاصه می‌کند. در وادها هسته‌های اصلی چنین رویکردی به‌وضوح قابل مشاهده است.

۴- **علم النفس** - همه مکتب‌های فلسفی هند بر شناخت نفس به عنوان یکی از شرط‌های اولیه برای ورود به ساحت فلسفه تأکید دارند. کسب معرفت در خصوص ماهیت نفس انسان، مسأله شناخت، فاعل، موضوع و ابزار معتبر شناخت از مسائل اصلی فلسفه هند به شمار می‌رود و اهمیت آن از متافیزیک (به معنای عام و خاص) به مراتب افزون‌تر است.

۵- **اختلاط میان اعمال دینی و امور عقلانی** - در زبان هندی فلسفه، درشنا (Darshana) و دین، درمه (Dharma) خوانده می‌شود؛ که اولی به مباحث عقلانی درباب امر متعالی و دیگری به اصول و آداب و باید‌ها و

نبایدهای رفتاری معطوف است و این هر دو سخت به هم مرتبط و آمیخته‌اند و مسایل و غایات مشترکی دارند. پس بی‌جهت نیست که نظام فلسفی هندی به درستی دینی-فلسفی «religophilosophy» خوانده می‌شود.

۶- **عقل گرایی** - با آنکه مسائل و غایات فلسفه هندی معنویت‌گرا و نقطه کانونی و مرکز توجه آن امر متعالی است، روش و رویکرد فلسفه هند، عقلانی و منطبق با قواعد و اصول منطقی است. به بیانی دیگر، هرچند که موضوع اصلی فلسفه در هند امور غیرمادی و فراتجربی است، روش اثبات حقایق این امور، منطقی و عقلانی است. بنابراین هر یک از این مکتب‌ها می‌کوشد تا درستی باورهای خود و نادرستی باورهای رقیبان را از راه استدلال و احتجاج به اثبات برساند و همین نکته نیز به بالندگی و شکوفایی حیات فلسفه در تاریخ بلندش در سرزمین هند انجامید.

۷- **اعتقاد به قانون اخلاقی** - شکی نیست که همه مکتب‌های فلسفی هند به وجود یک قانون کائناتی که امور عالم را براساس اصول اخلاقی اداره می‌کند، باور دارند. از این قانون که در وادها با اصطلاح رتا (Reta) خوانده می‌شود، با نام‌هایی چون آپوروا (Apoorva) و ادرشتا (Adrshta) نیز یاد می‌شود. قانون مزبور هم در جهان انسانی (عالم اصغر) حاکم است و هم در همه هستی (عالم اکبر). طبق این قانون کائناتی، همه امور جهان بر پایه یک الگوی اخلاقی هدفدار اداره می‌شود. برخی از مکتب‌های خداپاور (theist) هندی، خداوند را واضع و مجری این قانون می‌شناسند و برخی که به وجود خداوند باور ندارند (atheist) این قانون را خودکار و نیز قدیم می‌دانند.

۸- **باور به کارما (karma)** - کارما یکی از اصول ثابت و مشترک همه مکتب‌های فلسفی هند است. کارما با زبانی ساده به معنای این است که هرچه بکاری، همان را درو می‌کنی. نتیجه اعمال (karmaphala) همواره با انسان باقی می‌ماند و اگر نه در زندگی کنونی، ولی سرانجام در زندگی‌های بعدی، خود را در صورت‌های خیر و شر آشکار خواهد کرد. در همه مکتوبات دینی-فلسفی هند بر وجود این قانون عام، گریزناپذیر و نسخ‌ناشدنی به کرات تأکید شده است. علت اصلی تولد دوباره، کارما است. بنابراین رهایی و آزادی (موکشا) از چرخه همیشه در گردش تولدهای مکرر، در گرو زوال کارماست. هر مکتب فلسفی راهی برای زایل کردن کارما پیشنهاد می‌کند.

۹- **باور به تناسخ** - در وادها حکم روشنی درباره تناسخ دیده نمی‌شود. وجود تناسخ در مکتوبات دوران بعد از وادها (post-vedic periods) تأیید می‌شود. به هر حال، نظریه کارما و باور به تناسخ درهم تنیده و لازم و ملزوم یکدیگرند. طبق نظریه کارما، روح انسان تا هنگامی که همه آثار کارما نفی و زایل شود، از بدنی به بدن دیگر کوچ می‌کند و این جابه‌جایی تا زمانی که روح به طور کامل از ماده، مفارق و مجرد شود، ادامه می‌یابد.

۱۰- **توصیه به انجام یوگا** - مراد از یوگا در اینجا هر تمرین جسمانی، ذهنی و روحی به منظور پرورش قوای انسانی است و شامل حوزه وسیعی از تمرین‌ها مانند نفس کشیدن، فعالیت‌های فیزیکی، مراقبه، تمرکز، فعل و ترک فعل خاص و... می‌شود.

همه مکتب‌های هندی دستورالعمل‌هایی در این موارد صادر کرده‌اند و به ویژه در همه آنها انجام مستمر مراقبه (meditation) با انواع و اقسام شیوه‌ها و تکنیک‌ها دیده می‌شود.

برپایه توضیحات بالا ملاحظه می‌شود که همه مکتب‌های فلسفی هند به‌رغم تفاوت‌هایی که در تفسیر از وادها دارند، در میان آنها به یک سلسله اصول اشتراک نظر وجود دارد و همین اصول است که عناصر دینی در فلسفه هند را تشکیل داده و آن را از سایر نظام‌های دینی-فلسفی جهان ممتاز و متغایر می‌کند.